هانس هاینتس اورس و ادبیات کوتیک آلمان

چاقو را به مبلغ خنده‏آوری خریدم.مرد اندلسی آن را درون‏ جیبم چپاند.

حالا دیگر کسی توجهی به من نداشت.بلند شدم و تلوتلوخوران در دل شب راه افتادم.انگشت اشاره‏ام درد می‏کرد.

دستمال جیبی‏ام را محکم دور آن پیچیدم.هوای تازهء شبانگاهی‏ را با ولع فرو دادم.

یک نفر فریاد زد:«آقا!آقا!»

رویم را برگرداندم.یکی از مردان به سمت من می‏آمد.او گفت:«رئیس مرا فرستاده است آقا،نمی‏خواهید دوستتان را با خود به خانه ببرید؟»

آه،بله،پاپ!پاپ!در تمام طول این مدت او را ندیده و به‏ او فکر نکرده بودم.بار دیگر بازگشتم.خم شدم و از لابلای‏ پرچین کاکتوس‏ها گذشتم.آن دو تودهء خونین و درهم پیچیده‏ هنوز روی زمین قرار داشتند.پاپ روی آنها خم شده بود و با دستانی نوازشگر آن بدنهای پاره‏پاره و رقت‏انگیز را نوازش‏ می‏کرد،اما به خوبی متوجه شدم که او دستش را روی خونها نمی‏کشد.آه نه،دستهای او فقط در هوا به این‏سو و آن‏سو حرکت می‏کردند و دیدم که آن دستها،دستانی ظریف و زنانه‏ هستند.

لبهایش می‏جنبید،زمزمه می‏کرد:«چه سالسای زیبایی، چه سس قرمز قشنگی!»

«مجبور بودند او را به‏زور اجساد دور کنند.حاضر نبود از آنها چشم بردارد.لکنت زبان گرفته بود و بااحتیاط با پاهای‏ لاغرش کورمال‏کورمال راه می‏رفت.

یکی از مردها خندید و گفت:«بیش از حد کنیاک خورده.» اما من می‏دانستم که او حتی یک قطره کنیاک هم ننوشیده‏ است.

رئیس کلاهش را برداشت و بقیه هم از او تبعیت کردند.

مردها گفتند:«دست خدا به همراهتان آقایان.»

زمانی که در جاده می‏رفتیم،پاپ با خشنودی قدم برمی‏ داشت.او بازویم را گرفت و زیر لب گفت:«آه،آن همه خون! آن همه خون سرخ زیبا!»

مانند وزنه‏ای سربی به من آویزان شده بود و من به سختی‏ این آدم سرمست را با خود به سوی آلهامبرا می‏کشیدم.زیر برج‏ شاهزاده‏ها توقف کردیم و روی سنگی نشستیم.او پس از مکثی‏ طولانی آهسته گفت:«آه،زندگی!زندگی چه لذتهای فوق العاده‏ای‏ نصیب ما می‏کند!چه شور و شوقی برای زندگی کردن وجود دارد!»

باد سرد شبانگاهی شقیقه‏هایمان را مرطوب می‏کرد.من‏ در حال یخ زدن بودم.صدای به هم خوردن دندان‏های پاپ را می‏شنیدم.اعتیاد به خون کم‏کم در وجودش فرو می‏نشست.

پرسیدم:«می‏خواهید برویم عالیجناب؟»

بار دیگر بازویم را به او دادم.تشکر کرد.

در سکوت به سوی شهر خفتهء گرانادا سرازیر شدیم.

پاورقی:

(1)-سالسا در زبان اسپانیایی به معنای سس گوجه فرنگی‏ است.

(2)-نقاش اسپانیایی.

(3)-واحد پول اسپانیا-کوچک‏تر از پزوتا.

(4)- Zoll -واحد قدیمی برای طول در آلمان معادل 110 یا 112 پا و 45/2 سانتیمتر.

هانس هاینتس اورس و ادبیات گوتیک آلمان

هانس هاینتس اورس( Hans Heinz Ewers )نویسندهء آلمانی،در سال 1871 در دوسلدروف دیده به جهان گشود.هنگامی‏ که او مقارن با پایان سدهء نوزدهم کار نویسندگی خود را آغاز کرد، گرایش‏های جدیدی در ادبیات آلمانی رخ نموده بود.رمانتیسم کهن‏ آلمانی نفس‏های واپسین خود را می‏کشید و مکاتبی چون رئالیسم‏ و ناتورالیسم در حال شکفتن بودند.زمانه،زمانهء گرهارد هاوپتمان بود.

اما شگفت که در چنین زمانه‏ای،اورس شیفتگی خود را به‏ رمانتیسم آن هم از نوع آلمانی‏اش نشان می‏دهد.البته نیک می‏دانیم‏ که در پایان سدهء نوزده و اوایل سدهء بیست،نویسندگانی چون هوفمانس‏ تال،راینر ماریا ریلکه و هرمان هسه با نگاهی به سنتهای کهن‏ ایده آلیسم آلمانی،نئورمانتیسم را بنیان نهادند.از این‏رو می‏باید گمان‏ داشت که اورس نیز در این دسته جای گیرد.اما اورس هرچند از لحاظ زمانی در دورهء نئورمانتیک‏ها زندگی می‏کرد،به واقع بیشتر به‏ رمانتیک‏های قدیمی‏تر آلمانی‏ها همچون ارنست تئودور آمادئوس‏ هوفمان،تیک،کلایست و...می‏ماند.

برشمردن وجوه ممیزه میان رمانتیسم پیشین Romantik ) ( Fruhe که با جنبش ادبی توفان و تهاجم( Sturm and Drang ) درآمیخته است،با رمانتیسم پسین( Romantik Hoch )و نیز مقایسه این دو با نئورمانتیسم در مجال و وظیفهء این مقال نیست، اما تنها به ذکر این نکته می‏باید بسنده کرد که رمانتیسم پیشین یا پیش رمانتیسم بسیار خشن‏تر،خردستیزتر و رازآمیزتر از شکل‏های‏ بعدی این مکتب است.با این توضیح و پس از کندوکاو در آثار اورس‏ درمی‏یابیم که آثار وی ریشه در پیش رمانتیسم و جنبش توفان‏ تهاجم دارد که آنها نیز به نوبهء خود بی‏تأثیر از دورهء باروک،اکارت و سرچشمه‏های آیینی ادبیات کهن آلمانی نبوده‏اند.به یک معنا اورس‏ با نادیده گرفتن گسست تاریخی در سنت‏های ادبی آلمان خط سیری‏ را دنبال کرده است که از چندین سده تا زمان وی ادامه داشته است.

در رمانتیسم اورس همان ویژگی ناب روح آلمانی قدیم دیده‏ می‏شود،گونه‏ای خودستیز و گرایش به امور فوق عقلی و ماوراء طبیعی، چیزی که گوته آن را دیوزدگی نام نهاده و گفته بود:«علایم دیوزدگی‏ آن چیزی است که عقل ما از حل آن سر باز می‏زنند.»

می‏دانیم که رمانتیک‏های آلمانی دوست داشتند به همه‏چیز رنگ و بوی رمز و راز دهند.همه‏چیز در نگاه آنان اسرارآمیز،جادویی‏ و در عین حال تیره و خشن و ترسناک بود.به گمان هوفمان زندگی‏ ما تنها در پناه رازآمیزی تاب‏آوردنی می‏شود.و این ویژگی برجسته‏ رمانتیسم آلمانی است.رمانتیسم آلمانی برخلاف گونهء فرانسوی و انگلیسی خود بسیار محشور با اندیشه مرگ،بیماری،جنون و هراس‏ بود.در واقع پدر داستان‏های هراس‏آور را نه ادگار آلن‏پو بلکه می‏باید آلمانی‏هایی مانند هوفمان دانست.اورس نیز برخلاف نئورمانتیک‏هایی‏ چون هرمان هسه به وجه تیره و خشن رمانتیسم کهن آلمانی توجه‏ نشان داد.

گرایش اورس که بیشتر در حیطهء داستان کوتاه و رمان کار می‏کرد،پرداختن به آثار تخیلی بود.شماری از منتقدان بر این باورند که برخی از آثار او زادهء هوس نویسنده برای بال و پر دادن به‏ اندیشه‏هایی پوچ و بیهوده‏اند و در واقع قهرمانان او نیز از چنین‏ اندیشه‏های وهم‏آلودی سرچشمه می‏گیرند.

در بسیاری از داستان‏های اورس،قدرت تخیل نویسنده با تشریح‏ جزئیاتی شگفت‏انگیز رفته‏رفته تا حد کابوس‏هایی به دور از اندیشه‏ای سلیم بدل می‏شود.

نقطهء اوج آثار اورس پرداختن به مضمونی به غایت دور از ذهن و انحرافی است که با واقعیت رابطه‏ای بس اندک دارد. جالب آنکه او با آفریدن شخصیتی به نام فرانک براون که در بسیاری از رمان‏های وی ظاهر می‏شود و به قول او با ذکر این‏ گفته که می‏خواهد«به ژرفای طبیعت»آدمی نظر بیفکند،در تلاش است تا به آثار خود مشروعیت بخشد.از سوی دیگر ما گونه‏ای جبرگرایی ناشی از تورات و تاثیر محیط را در آثارش باز می‏شناسیم که او را به ناتورالیستها نزدیک می‏سازد.از این لحاظ او را می‏باید با گی دوموپاسان سنجید که بر لبهء رمانتیسم و ناتورالیسم گام می‏نهاد.او نیز به مانند گی دوموپاسان-گرچه‏ این یکی تحت تأثیر جنون-رمانتیسمی سیاه و وهم‏آلود را با گرایش‏های ناتورالیستی و در واقع با جنبه‏های زننده و خشن این‏ مکتب درهم آمیخت.شاید در این باره می‏باید از تأثیر هاوپتمان‏ به او سخن گفت.

اما باید به یادداشت که ناتورالیسم او و ترسیم چهره‏ای‏ انتقادی از جامعه‏ای هیولامنش و منحط که با نگاهی روانکاوانه‏ و جامعه‏شناسانه ارائه می‏شود،در حاشیه باقی می‏ماند و هر دو نگاه جامعه‏شناختی و روان‏شناختی او از این اندیشه پرده برمی‏دارد که نویسنده می‏کوشد با جنبه‏هایی از تخیل غیرعادی و تحریم‏ شدهء خوانندگان ارتباط برقرار کند.اورس با نکته‏سنجی ژرفی‏ آگاهانه یا ناخودآگاه در آثارش نشان می‏دهد که اروتیسم و جنبه‏هایی از پدیده‏های خشن و مشمئزکننده با چه حد می‏توانند در هم بیامیزند و در واقع دو روی یک سکه باشند،همچنان‏که‏ در داستان حاضر می‏بینیم که گرایش سادیستی کشیش حکایت‏ به خون،تا چه حد جنبه‏ای اروتیک و شهوانی دارد.

گرچه نکته حاضر به گمان زیاده از حد ناتورالیستی می‏نماید، اما ریشه‏های رمانتیک آن را نیز نباید از نظر دور داشت.جالب‏ است که بدانیم در سدهء هجدهم و نوزده دانشجویان رمانتیک آلمانی‏ شیفتهء دوئل با شمشیر بودند.آنان به گونه‏ای باورنکردنی-و با معیارهای امروزی به شکلی بیمارگونه-در پی بهانه‏ای بودند تا با شمشیر به جان یکدیگر بیفتند و دانشجویی که در کارنامهء خود چند دوئل نمی‏داشت،بسیار سرافکنده می‏بود.آنان نه تنها زخم کریه شمشیر در صورت را زشت نمی‏دیدند،بلکه به گمان‏ ایشان صورت شکافته و زخم دیده از شمشیر مایه مباهات و نشانی از غرور و مردانگی بود.

آیا براستی داستان«سس گوجه فرنگی»اورس به گونه‏ای‏ دگرگون‏شده بازگوکنندهء همان روحیهء شیطانی و جنون‏زدهء جوانان رمانتیک آلمان قدیم در شیفتگی به خون و خون‏ریزی‏ نیست؟

از دیگر ویژگی‏های رمانتیسم آلمانی دلبستگی به امور متضاد بود.آنان عشق و مرگ را توأمان مطرح می‏کردند،احساسات‏ رقیق و پرسوز و گداز،کنار خوی جنگ‏پرستانه و ستیزه‏جویانه، معجون شگفتی از کار درمی‏آمد و نیز جنبه‏های شیطانی با امور عرفانی و الهی درهم می‏آمیخت.آدام مولر یکی از رمانتیک‏های‏ برجستهء آلمانی در این باره تئوری اضداد خود را مطرح ساخته بود و به موجب آن مدعی بود که تنها اضداد،آفرینندهء زندگی هستند.

برجسته‏ترین این اضداد در زندگی رمانتیک‏های آلمانی جدای‏ از همزیستی شعر و خشونت،عشق‏پرستی و جنگ‏طلبی و...؛ درآمیختن بی‏بندوباری‏های جنسی و اخلاقی با ایمان به امور الهی و عرفانی بود.همهء رمانتیک‏های آلمانی به ما فوق الطبیعه‏ و مداخلهء آن در زندگی ایمان داشتند و جالب آنکه اکثر آنان به‏ آیین کاتولیسیم که بسی جزمی‏تر از آیین پروتستان است گرویده‏ بودند؛البته این علاقه به آیین کاتولیسیم نه از سر تشرع و دین‏داری بلکه به جهت شیفتگی به امور ما فوق عقلی و رازآمیز بود.

با این توضیح،بسیار معنادار می‏نماید که قهرمان سادیستی‏ اورس در داستان سس گوجه فرنگی کشیش است.آدمی که‏ می‏باید آموزهء مسیح را که همانا محبت است،تعلیم دهد،از دیدن‏ خون دچار لذتی شهوانی می‏شود.آیا همانندی این کشیش‏ سادیست با رمانتیک‏های کاتولیکی که از یک سو دلبستهء عالم‏ ماورایی و از سویی شیفتهء دوئل‏های خونین بودند،اتفاقی است؟

با خواندن داستان‏های اورس درمی‏یابیم که چرا برخی منتقدان‏ می‏پندارند که رمانتیسم به واسطهء علاقه‏ای که به عالم رویاها، دنیای درون،کشف و شهود و...دارد،در به وجود آمدن روانشناسی‏ مؤثر بوده است.همچنین اگر در آثار اورس نیک بنگریم از برآمدن‏ هیتلر و ناسیونال سوسیالیسم و ارتکاب آلمانی‏های بافرهنگ به‏ آدم‏سوزی و آن جنایت‏های مهیب کمتر شگفت‏زده می‏شویم.

در اینجا نکته‏ای را نیز باید یادآور شد؛اورس گرچه به‏ رمانتیک‏های کهن آلمانی می‏ماند،اما به توجه به زمانهء خود در عین حال یکی از آخرین رمانتیک‏های این کشور است زیرا پس‏ از او به دشواری بتوان نویسنده‏ای را یافت که سنت رمانتیک‏هایی‏ چون هوفمان را ادامه دهد.و شاید به سبب متأخر بودن اوست‏ که می‏توان برخی پیشرفت‏ها را در آثار او-به نسبت رمانتیک‏های‏ پیشین آلمانی-بازشناخت.شاید تحت تاثیر زمانهء اورس است‏ که گونه‏ای طنز و انتقاد نسبت به قهرمان بیمارگون داستان سس‏ گوجه فرنگی در آن یافت.چنین نگاه طنزآلود و منتقدی کمابیش‏ در آثار رمانتیک‏های نخستین یافت نمی‏شود.دیگر آنکه راوی‏ داستان برخلاف سنت مألوف رمانتیک‏های آلمانی،گرفتار اندیشه‏ و احساسات بیمارگون نیست و درواقع اورس با گزینش چنین‏ حکایت‏کننده‏ای به ایجاد گونه‏ای تعادل و میانه‏روی کمک کرده‏ است.

در پایان شایان ذکر است که برخی از آثار اورس به مانند رمان معروف وی،آلراونه( Alraune )که رمانی تخیلی شمرده‏ می‏شود به فیلم درآمده است.گفتنی است که اهل سینما،اورس‏ را سینماگر می‏شناسند.اورس در مقام فیلمنامه‏نویسی و نیز همکاری در ساخت فیلم‏های اکسپرسیونیستی آلمانی،در این‏ ژانر از سینما نامی آشناست.

همچنین می‏باید افزود که آنچه هانس هاینتس اورس به سال 1943 زمانی‏ که اروپا در تلاطم جنگ جهانی دوم از هم فرومی‏پاشید،در برلین‏ آرامش ابدی یافت و وحشت جنگ و داستان‏هایش پایان پذیرفت.